



اگر بانک مرکزی با اقتدار و به صورت حرفه‌ای، با استفاده از ظرفیت‌ها و توانمندسازی خود در کنار فراهم کردن ظرفیت‌های خوب نیروی انسانی، وظایفش را انجام دهد، بالطبع نیازمند استفاده از ابزارهای پولی نیز خواهد بود

● **تسهیلات تکلیفی، چه نقشی در روند ناترازی شبکه بانکی ایفا می‌کند؟**
معماری نظام بانکی کشور بر اساس تسهیلات تکلیفی، تسهیلات مشابه استانی، تسهیلات مداخله‌ای و کمیته‌های استانی رقابتی ناسالم است. به نظر من (البته توصیه نمی‌کنم) نظام بانکی باید ۱۰ درصد دولتی و دستوری باشد یا اگر قرار است بازاری باشد، دولت نباید در آن غالب باشد، چرا که در بازار، بخش خصوصی غالب است. در دهه ۸۰ که مجوزهای بانک خصوصی توسط بانک مرکزی صادر می‌شد، این مقام ناظر بانکی محدودیت‌های کمتری را برای آنها در نظر گرفت. تا حدود ۵ سال بانک‌های خصوصی نوزاد بودند و همواره مطرح است که باید از صنعت نوزاد حمایت کرد تا بتواند روی پای خودش بایستد. به عنوان مثال، بانک مرکزی برای بانک‌های دولتی محدود نرخ‌های سودی را تعیین می‌کرد که این مسأله‌ها از سال ۸۲-۸۸، تا سال ۸۵ به این صورت بود. در حالی که بانک‌های خصوصی در تعیین نرخ‌های سود تسهیلات و سپرده‌هایشان آزاد بودند. این آزادی عمل برای این بود که بانک‌های خصوصی بتوانند سهم بازارشان را افزایش دهند و از ۵۰ درصد عبور کنند و یک شرایط رقابتی در بازار ایجاد شود. پس از مدتی آن روند متوقف شد و مقرر شده بود به جز بانک‌های ملی، سپه و بانک‌های توسعه‌ای، سایر بانک‌ها خصوصی شوند که این اتفاق رخ نداد.

بانک‌های ملت، تجارت، صادرات و رفاه به جای خصوصی شدن، حصولی شدند و این شرایط را سخت‌تر کرد، چرا که زمانی که دولتی بودند تکلیف‌شان مشخص بود و همه امورشان از جمله ریسک و مدیریت‌شان بر عهده دولت بود، اما الان نه دولتی است و نه خصوصی. مدیریت‌شان با دولت است، ولی در بعضی موارد هم می‌گویند ما خصوصی هستیم و این خصوصی‌سازی به درستی اتفاق نیفتاد.

بنابراین، معماری بانکداری کشور نادرست است و با قواعد مدرن و روز دنیا منطبق نیست. اگر معماری درستی در این حوزه وجود داشت، با وجود ضعف قانونی در رگولاتوری و محدودیت اختیارات بانک مرکزی و با توجه به توانمندسازی‌هایی که به درستی صورت نگرفته، اما معتقدم مدیریت بهتری می‌توانست صورت بگیرد.

● **به صورت کلی بانک‌های کشور باید از چه ظرفیت‌ها، ویژگی‌ها و توانمندی‌هایی برخوردار باشند؟**

نخست اینکه معماری باید درست باشد و چنانچه بانکی خصوصیات مورد نظر را داشته باشد، بتواند کار کند و ابتکار، برنامه، طرح، مطالعه بازار و بازاریابی خوب داشته باشد و از تکنیک‌های مدرن و علم استفاده کرده و نیروهای توانمند جذب کند که در نهایت بتواند سهمش را در بازار بالا ببرد. همچنین از ظرفیت‌های مختلف برای کسب درآمد استفاده کند و سودآوری داشته باشد و بر اساس سودی که ایجاد می‌کند اقبال به سهمش بیشتر شود و اگر کفایت سرمایه‌اش با مشکل مواجه شود، با این اقبالی که به سهامش وجود دارد، در بازار سرمایه به راحتی سرمایه‌اش را افزایش دهد.

علاوه بر این هنگام توسعه فعالیتش، سهامدار را طیب خاطر سرمایه‌اش را وارد بانک کند تا به این طریق یک بازار رقابتی در بانکداری همچون سایر صنایع ایجاد شود. دومین نکته این موضوع است که بانک‌ها کمی متفاوت‌تر از سایر شرکت‌ها هستند، زیرا کار مهم انجام می‌دهند، یکی اینکه ذینفعان‌شان، سهامداران‌شان نیستند. البته در نهایت آنها هم ذینفع هستند ولی ذینفعان خاص دارند. از جمله سپرده‌گذاران و تسهیلات‌گیرندگان که به دلیل اهمیت واسطه‌گری و جویی که بانک انجام می‌دهد، حاکمیت نمی‌تواند آن را راه کند و به همین دلیل بانک باید پاسخگو باشد و صلاحیت این اعتماد را داشته باشد. همچنین بر اساس رهنمودهایی که بانک مرکزی می‌دهد و مقرراتی که وضع می‌کند و نظارتی که انجام می‌دهد، حاکمیت شرکتی مطلوبی باید در بانک حاکم

باشد و لایه‌بندی‌های مدیریتی همچون لایه هیأت‌مدیره که وظیفه سیاست‌گذاری، تعیین راهبردها و هدایت مجموعه را برعهده دارد از یک طرف و لایه اجرایی و مدیریت اجرایی با استانداردهای روز منطبق شود، به گونه‌ای که حاکمیت شرکتی مورد نظر، هم برای حفاظت از منافع سهامداران و هم برای حفاظت از منافع سایر ذینفعان شرایط خوبی را فراهم کند.

● **بنابراین ویژگی‌هایی که برای بانک‌ها بیان شد، می‌توان پی برد که با توجه به اینکه سازمان بورس تنظیم‌گر بسیاری از شرکت‌های سرمایه‌گذاری است و بانک‌ها نیز به عنوان یک شرکت سرمایه‌گذاری در آنجا تحت نظارت هستند، چرا رگولاتور جدا دارند؟**

در واقع این ویژگی‌ها باید برای بانک‌ها تدوین و ابلاغ شود و مقام ناظر هم بر آن نظارت داشته باشد تا بتواند آنها را هدایت کند و اگر بانک‌ها در هر یک از این خصوصیات ضعیف شدند، در آن مداخله کند تا آنها بتوانند دوباره به خط بورس و فعالیت بازگردند.

● **کنترل انتظارات تورمی به عنوان یکی از ابزارهای اصلی مهار تورم عنوان می‌شود. آیا حل ناترازی‌های نظام بانکی به فروکش کردن انتظارات تورمی نیز کمک خواهد کرد؟ آیا در صورت نظارت مؤثر بانک مرکزی بر شبکه بانکی، انتظارات تورمی نیز کنترل خواهد شد؟**

به واقع در بحث سیاست پولی و کنترل نقدینگی و تورم، یک بال قضیه، کنترل ارتباط پولی بانک‌ها با بانک مرکزی است. البته باید در نظر داشت که سیاست‌های بانک‌های مرکزی ابزارهایی دارند که از آن ابزارها برای ارتباط بانک‌ها استفاده می‌کنند، چه در شرایطی که قصد بانک مرکزی ایجاد انقباض باشد و منابع بانک‌ها را جمع و نزد خود نگهداری کند و بانک‌ها کمتر از منابعی که جذب می‌کنند تسهیلات بدهند و چه آنجایی که برای کمک به رشد اقتصادی یا کمک به سیاست‌های کلان اقتصاد کشور، بانک مرکزی بخواهد کسایش و انبساطی را ایجاد کند.

در دوران همه‌گیری کرونا، بانک‌های مرکزی در بسیاری از کشورهای غربی این کار را انجام دادند. یعنی برای اینکه انبساط ایجاد کنند، به بانک‌ها اجازه دادند از منابع‌شان استفاده کنند، ولی این اقدام در چهارچوب سیاستی مشخص و تعریف‌شده است.

اینکه بانک‌ها به دلیل مدیریت ضعیف، مشکلات نقدینگی پیدا کنند و برای جبران آن، به منابع بانک مرکزی دست‌اندازی کرده و با اضافه برداشت مشکل را حل کنند، سیاست پولی کاملاً به هم می‌ریزد. چرا که بلافاصله اثرش بر پایه پولی نمایان می‌شود و اثر پایه پولی هم به نقدینگی و تورم تبدیل می‌شود و مشکل دومی که ایجاد می‌کند این است که توان مدیریت از دست بانک مرکزی خارج می‌شود، چون این قضیه، انفعالی است و در شرایط انفعال قرار می‌گیرد. تصور کنید که سپرده‌گذاران یک بانک به هر دلیلی بخواهند منابع‌شان را دریافت کنند و بانک توان پرداخت ندارد، بنابراین بانک از بانک مرکزی اضافه برداشت می‌کند.

بانک‌ها، چه خصوصی و چه دولتی، نمی‌توانند انفعالی عمل کنند. به عبارت دیگر نمی‌توان از بانک انتظار داشت که چک‌هایش را پاس نکند،

اما می‌توان جلوی ارائه تسهیلات بدون پشتوانه را گرفت تا با مشکل مواجه نشود. اگر پول سپرده‌گذار پرداخت نشود، پیامدهای حادی خواهد داشت. از جمله اینکه بی‌اعتمادی حاصل شده و تعداد سپرده‌گذارانی که قصد خروج پول‌شان را دارند بیشتر می‌شود. یکی از موارد در مدیریت بانک‌ها، مدیریت نقدینگی است و باید برنامه‌هایی برای شرایط بحرانی پیش‌بینی کنند تا مجبور نباشند بانک مرکزی را در این مسائل درگیر کنند. به همین دلیل هم بانک مرکزی مسائل مربوط به بدهکاری بانک‌ها را فعالی دانسته و معتقد است این بدهکاری با فکر، برنامه و سیاست بانک مرکزی صورت نگرفته است، بنابراین بانک‌ها در انتشار پول باید مدیریت نقدینگی داشته باشند.

● **با چه برنامه و اقداماتی و در طول چه مدت زمانی می‌توان از ناترازی‌های موجود شبکه بانکی به سمت شرایط مطلوب حرکت کنیم؟**

برای حل ناترازی‌ها، ابتدا نیازمند قانون درست و جامع برای مقام ناظر که همان بانک مرکزی است، هستیم. این قانون باید همه ابعاد و نیازهای قانونی این نظارت را برای بانک مرکزی فراهم کند. دو قانون لازم است، یکی قانون بانک مرکزی است که خود بانک مرکزی، ساختارش، استقلال عملیاتی‌اش و استقلال مالی‌اش را تضمین کند و یک قانون هم قانون بانکداری است که تکلیف فضای کسب و کار بانکی را بدو تولد بانک، دوران حیات بانک، عملیات بانکی تا اختتام و انحلال و ورشکستگی و تمام امور بانک و نهادهای مکملش را مشخص کند. در حال حاضر، این شرایط فراهم نیست که بتوانیم انتظار رخ دادن اتفاق خوب را داشته باشیم. دومین مورد که می‌تواند در حل ناترازی‌ها راهگشا باشد، اصلاح معماری نظام بانکی است.

تک تک نمی‌توان معماری نظام بانکی را اصلاح کرد، یعنی هر سال یک بانک ناتراز ادغام، تجزیه و منحل شود، بلکه باید یک راه‌حل برای خروج از این وضعیت تعریف کرد. معماری‌های موجود اغلب دولتی، نهادی و حاکمیتی است. تنها حدود ۷ درصد پرتفوی نظام پولی کشورمان در حال حاضر خصوصی و بیش از ۹۰ درصد آن دولتی، نهادی و حصولی است که این مسأله هم باید اصلاح شود. به عبارت دیگر، باید بیش از ۸۰ درصد پرتفوی نظام پولی، غیردولتی و خصوصی شود و کمتر از ۲۰ درصد آن دولتی باشد. به طور کلی باید گفت بیش از یک بانک دولتی لازم نداریم که آن هم باید کارهای خاصی را انجام دهد و اگر این بانک هم سراغ سپرده مردم می‌رود، باید از قواعد بانک‌های غیردولتی تبعیت کند، ضمن اینکه مدیران‌شان نیز باید از دست این قواعد تبعیت کنند. دولت می‌تواند یک بانک توسعه‌ای نیز داشته باشد که خودش منابع را از بازار سرمایه وارد بانک توسعه‌ای کند و کارهای خاص خودش را انجام دهد. علاوه بر اینها، نهاد بانک مرکزی که قانون هم به آن امکانات را داده است،

باید به بهره‌گیری از رئیس توانمند، هیأت عامل توانمند، مدیران توانمند، کارشناسان توانمند، باسواد، باتجربه، آشنا به دانش روز و آشنا به بانکداری مدرن، توانمند شود. بخش عمده‌ای از معماری بانکداری در سیستم بانکی باید خصوصی باشد و لازم است سهامداران مؤثر واجد شرایط (qualify) داشته باشد: سهامداران مؤثری که ویژگی‌هایی را داشته باشند و این ویژگی‌ها را با صداقت در اختیار بانک مرکزی قرار دهند، سپس بانک مرکزی با بررسی‌های لازم به آنها مجوز بدهد تا بتوانند کار بانکداری را شروع کنند. این سهامداران نباید به منظور کارهای شخصی، بنگاه‌داری و ارائه تسهیلات برای خودشان بانک تأسیس کرده باشند و در واقع از این موقعیت سوءاستفاده کنند و مسیر اعتبارات را از مسیر طبیعی خارج کنند.

در قانون بانکداری معمولاً اینگونه است که سهامداران زیر ۱۰ درصد به طور مستقیم در مدیریت بانک تأثیرگذار نیستند و می‌توانند در تعداد زیاد هم باشند، ولی سهامداران بین ۱۰ تا ۲۰ درصد باید از بانک مرکزی مجوز بگیرند. سهامداران بین ۲۰ تا ۳۰ درصد نیز باید دوباره مجوز بگیرند، زیرا صلاحیت آنها در گروه دوم نسبت به گروه اول متفاوت است. در گروه نخست، یک عضو هیأت مدیره وجود دارد، در حالی که در گروه دوم ۲۰ درصد از بانک را سهامدار است و از حق عضویت در هیأت مدیره برخوردار است و مدیریت را در اختیار می‌گیرد و کافی است با ورود یک گروه کوچک دیگر، کل بانک در اختیارش قرار بگیرد. بنابراین مجدداً نیازمند بررسی صلاحیت است و باید دقت و نظارت بیشتری صورت بگیرد. سهامداران ۵۰ درصد لازم است یک بار دیگر تأیید صلاحیت بگیرند، زیرا بررسی‌ها و کنترل بیشتری لازم است. سهامداران بالای ۵۰ درصد نیز با هم باید مورد بررسی مجدد قرار بگیرند.

اگر این قاعده حاکم شود، ممکن است اقبال به سهامداران بالای ۵۰ درصد بیشتر شود. در حال حاضر گفته می‌شود سهامدار اقلیت بهتر است، در حالی که سهامدار اکثریت اگر صالح باشد بهتر است، چون یک بار انتظارات را برای او تعریف می‌کنید و بعد به کارش ادامه می‌دهد و چنانچه در این مسیر با مشکل مواجه شود با اخطار مواجه شده و رخصت شده و سهامداری‌اش لغو می‌شود، اما از آنجایی که ذینفع است، طبیعی است که به توصیه‌های مقام ناظر عمل می‌کند و بعد از اینکه ثبت سهامداری و صلاحیت‌هایش در مسیر قرار گرفت، در سطح مدیریت هم باید به همین گونه قانونگند و با جدیت وارد شود.

رسیدگی به صلاحیت، کنترل صلاحیت، نظارت بر عملکرد کسانی که در مدیریت بانک قرار گرفتند، برخورد با کسانی که به هر دلیلی مشخصات اصلی را از دست می‌دهند و به تشخیص مقام ناظر دیگران صلاحیت‌ها را ندارند، باید صورت بگیرد و در اختیارات قانونی نیز باید لحاظ شود. همچنین مقام ناظر نیز باید بلافاصله با کسانی که از مسیر خارج می‌شوند، برخورد کند.

در مجموع می‌توان گفت اگر همه مواردی که ذکر شد عملیاتی شود، سیستم بانکی کشور می‌تواند در یک فرجه زمانی خاص مثلاً دو یا سه ساله به شرایط نرمال برگردد و بعد از آن دیگر نباید اجازه ناترازی داده شود و با انجام صحیح کارهای نظارتی، استقرار ناظر مقیم، استقرار سرپرست در هر جایی که لازم بود و خلع مدیران فاقد صلاحیت، قرار دادن بانک در سیستم رزولوشن و همچنین تا انحلال و ورشکستگی نباید اجازه داد تعداد زیادی از بانک‌ها در شرایط ناترازی قرار بگیرند و به طور کلی باید بدانیم کارهای پیشگیرانه نسبت به اقدامات اصلاحی بعدی، ارجحیت داشته باشد.

بانکی کشور، مدل کسب و کار بانک‌ها است که سود موهومی شناسایی می‌شود و این سود در ترازنامه بانک‌ها نیز نمی‌نشیند و دارایی موهومی به ثبت می‌رسد. نظارت مؤثر بانک مرکزی چگونه می‌تواند به تداوم این چرخه پایان دهد؟

در مورد سود موهومی، ابتدا باید بررسی شود که چرا بانک‌ها به اینجا رسیده‌اند؟ چرا باید بعضی از مدیران بانک، در شرایطی قرار بگیرند که سود موهومی شناسایی کنند؟ اساساً سود موهومی چه منفعتی برای آنها دارد؟ سود موهومی، جز گمراه و گنگ کردن عملکرد مدیریت و از دست رفتن لوازم ارزشیابی، چه نتیجه‌ای دارد؟ اصولاً شرکت‌ها به دنبال سود موهومی نمی‌روند، زیرا اولین ضرر سود موهومی، سرمایه‌ی اجاز می‌شود، بازار مسکن، بازار طلا و بازار ارز به تبعیت از شرایط تورمی جامعه بالا است، انتظار سیاستگذار پولی نیز از بازدهی بالا است. بنابراین، بانک‌ها به منظور جمع‌آوری سپرده‌ها مجبورند با وجود همه بخش‌های مقرراتی که وجود دارد، نرخ‌های سود بالاتر از جمله ۲۰ یا ۲۲ درصد بپردازند و سپس وقتی سپرده را جذب می‌کنند، باید سپرده قانونی مثلاً ۱۰ یا ۱۲ درصد کنار بگذارند و ۸۶ یا ۸۷ درصد نیز کسب درآمد بکنند. در مقابل شورای پول و اعتبار حکم می‌کند که نرخ تسهیلات ۱۸ درصد باشد که این اعداد با هم منطبق نیستند، چرا که ۲۵ درصد هزینه پول با محاسبه سپرده قانونی است و اگر ۱۸ درصد از اعتبارات دریافت کنید، زیان ثبت می‌کنید. در این شرایط نه می‌شود بانک را تعطیل کرد و نه می‌توان مقررات را نادیده گرفت و در نهایت شرایطی ایجاد می‌شود که بانک‌ها یک سال زیان می‌دهند، به این امید که سال دیگر شرایط بهتری شود و سال بعد هم زیان‌ده می‌شوند و این چرخه ادامه‌دار می‌شود.

با ادامه‌دار شدن این شرایط، برخی بانک‌ها زیان انباشته پیدا می‌کنند و ناترازی می‌شوند و برای اینکه نشان ندهند که زیان دارند، سود موهومی را شناسایی می‌کنند. به عنوان مثال، تسهیلاتی که بازگشت ندارد، تسهیلاتی که سررسیدش گذشته و تسهیلاتی که درآمدی را بازپرداخت نمی‌کند و اصلش هم در خطر است را با یک تمهید یا تمهیدی به عنوان تجهیزات زنده معرفی می‌کنند، سپس بر اساس محاسباتی که در سیستم حسابداری محاسباتی انجام می‌شود، سود شناسایی می‌کنند و این سودها را به عنوان کسب درآمد نشان می‌دهند. پس به طور کلی می‌توان گفت منشأ سود موهومی، دارایی موهومی و انواع و اقسام اقلام موهومی که در ترازنامه و عملکرد بانک‌ها می‌آید، به خاطر شرایط نادرست کسب و کار و سیاست‌های مشکل‌دار است.

مشکل در سیستم بانکی انباشت خواهد شد. یک مشکل دیگری که منشأ بسیاری از چالش‌های پیش‌آمده شده، سیاست‌گذاری‌های اشتباه است. سیاستگذار پولی باید تمام امور و خدماتش با محاسبه صورت بگیرد، ضمن اینکه نتیجه را نیز در بلندمدت رصد کند.

زمانی که بازدهی بازارهایی از جمله بازار سرمایه، بازار مسکن، بازار طلا و بازار ارز به تبعیت از شرایط تورمی جامعه بالا است، انتظار سیاستگذار پولی نیز از بازدهی بالا است. بنابراین، بانک‌ها به منظور جمع‌آوری سپرده‌ها مجبورند با وجود همه بخش‌های مقرراتی که وجود دارد، نرخ‌های سود بالاتر از جمله ۲۰ یا ۲۲ درصد بپردازند و سپس وقتی سپرده را جذب می‌کنند، باید سپرده قانونی مثلاً ۱۰ یا ۱۲ درصد کنار بگذارند و ۸۶ یا ۸۷ درصد نیز کسب درآمد بکنند. در مقابل شورای پول و اعتبار حکم می‌کند که نرخ تسهیلات ۱۸ درصد باشد که این اعداد با هم منطبق نیستند، چرا که ۲۵ درصد هزینه پول با محاسبه سپرده قانونی است و اگر ۱۸ درصد از اعتبارات دریافت کنید، زیان ثبت می‌کنید. در این شرایط نه می‌شود بانک را تعطیل کرد و نه می‌توان مقررات را نادیده گرفت و در نهایت شرایطی ایجاد می‌شود که بانک‌ها یک سال زیان می‌دهند، به این امید که سال دیگر شرایط بهتری شود و سال بعد هم زیان‌ده می‌شوند و این چرخه ادامه‌دار می‌شود.

با ادامه‌دار شدن این شرایط، برخی بانک‌ها زیان انباشته پیدا می‌کنند و ناترازی می‌شوند و برای اینکه نشان ندهند که زیان دارند، سود موهومی را شناسایی می‌کنند. به عنوان مثال، تسهیلاتی که بازگشت ندارد، تسهیلاتی که سررسیدش گذشته و تسهیلاتی که درآمدی را بازپرداخت نمی‌کند و اصلش هم در خطر است را با یک تمهید یا تمهیدی به عنوان تجهیزات زنده معرفی می‌کنند، سپس بر اساس محاسباتی که در سیستم حسابداری محاسباتی انجام می‌شود، سود شناسایی می‌کنند و این سودها را به عنوان کسب درآمد نشان می‌دهند. پس به طور کلی می‌توان گفت منشأ سود موهومی، دارایی موهومی و انواع و اقسام اقلام موهومی که در ترازنامه و عملکرد بانک‌ها می‌آید، به خاطر شرایط نادرست کسب و کار و سیاست‌های مشکل‌دار است.

اگر منابع دریافتی به هر دلیلی در مسیریایی قرار گرفته باشد که اصل پول بازنمی‌گردد و حتی درآمدی نیز از آن حاصل نمی‌شود و همزمان در این شرایط سپرده‌گذار سود یا اصل پولش را طلب کند، بانک مجبور خواهد شد سپرده‌گذار دیگری پیدا کند تا بتواند پول سپرده‌گذار جدید را به سپرده‌گذار قبلی به عنوان سود یا اصل پول پرداخت کند. با ادامه این چرخه، این